



۲۰۱۸/۰۵/۲۷



حامد ابراهیمی

شعری از خلیلی بزرگ

ادبیات

تلمیح در دیوان اشعار خلیل الله خلیلی



[hamedfalah's Official](#)

ادبیات فارسی، تلمیح در دیوان خلیلی، خلیل الله خلیلی، زندگی استاد خلیل الله خلیلی،
شعری از خلیلی
قسمت چهارم

مقدمه

به داغ نامرادی سوختم، ای اشک! طوفانی

به تنگ آمد دلم زین زندگی، ای مرگ جولانی

آن شراره عشقی که برق آن هزاران خورشید تابان را در این بحر بیکران افروخته و چراغ های ماه و انجم را در شبستان آسمان ادبیات روشن ساخته و آن شعله آسمان که صد هزاران خرمن گردون و قافله ادبیات را مجذوب خود ساخته و ادبا را در فضای بی انتهای عالم حیران و سرگردان می گرداند، دل های همه را در عین حیرت چنگ می زند، و به منزل مقصود رهنمایی میکند. و آن اشراق لاهوتی که سینه های خاصان را روشن تر از ماه گردانید که برق جهان سوز آن از کدام افق طلوع کرده است و چیست؟

او همان فرزند دوران پرتهاپ و پرحادثه، بزرگ مردی از شرق به نام استاد خلیلی است. این شاعر بزرگ فرازهایی را در دوران زندگی هشتاد ساله خود تجربه نمود که باعث رشد افکار و ماندگار شدن وی شده است. استاد خلیلی شاعری به انزوا خزیده و دور از سیاست و اجتماع نبود، و همیشه فردی بود در درون جامعه و مسلط بر اوضاع عصر و زمان خود. ایشان شاعری بوده است که به ادبیات جهان آشنایی کامل داشته است.

می توان در این شعر به خوبی در یافت که چگونه به عشق به وطن جنبه تقدیس می دهد: (۵، ص ۳۲)

لیلی و مجنون

من اینجا عشق را کردم سریر آرای ملک دل

نمودم حسن لیلا را به مجنون بیابانی

(۴، ص ۲۲۵)



توضیح:

این شعر اشاره به داستان لیلی و مجنون است که در اکثر از اشعار و نثر های شاعران و نویسندگان دیده می شود. شاعران برای بیان حد اعلای عشق و درماندگی در آن به داستان لیلی و مجنون اشاره می کنند. و این داستان را به طور زیبایی در کلام خود می آورند.

خلاصه داستان:

لیلی دختر مهدی بن سعید العامری و مجنون که عاشق او است، نامش قیس بن ملوح بن مزام العامری است که پسر عموی لیلی بوده است. لیلی و مجنون در زمان حکومت و زمام داری هارون الرشید بوده اند. گویند که مجنون شاعر بوده است (۶، ص ۳۸۱)

در عرب دیوانی به نام دیوان مجنون وجود دارد که این دیوان را به مجنون نسبت می دهند. وفات مجنون اندکی بعد از وفات لیلی رخ داده است، این داستان از زبان عربی به زبان دری راه یافته است، و عده زیادی از ادبای فارسی زبان و دری زبان ما این داستان را به نظم و نثر در آورده اند. از مجنون در باره کلمه (لاو نعم) سؤال کردند، او گفت: کلمه (لا) را دوست دارم که چون این کلمه را از دهن لیلی خود شنیده ام. (۳، ص ۵۱۲)

روزی پادشاهی مجنون را به تماشای عده زیادی از زیبا رویان دعوت نمود، ولی وقتی مجنون وارد آن بزم شد، سر از روی زمین برداشت، بالاخره پادشاه از این وضع خسته شده و از مجنون علت سر به زبری را جویا می شود، مجنون در جواب پادشاه گفت:

لیلی با شمشیر از حیا بر سرم ایستاده که اگر سر بردارم شاید دیگر نتوانم رخ زیبای نگارم را به چنین حال ببینم. در اکثر داستان ها در اخیر آن ذکر شده است که مجنون از عشق مجازی که لیلا سبب آن بود، به عشق الهی و آسمانی رسیده و در آخر عمر لیلای جاودانه خود را پیدا نموده و تا آخر عمر به آن وفا دار مانده است.

استاد خلیل الله خلیلی علاوه بر بیت فوق در ابیات زیر نیز به این داستان زیبا و دل انگیز و شیرین اشاره نموده است:

که مغزم زاده کوه است و روح طفل صحرايي

منم شاگرد درس عشق و مجنون است استادم

(۴، ص ۵۲۵)

لیک رود از برم آن دل گم شده
ناز "لیلایم" ز محمل گم شده

(۲، ص ۴۵)

لیلای عشق راشده عمری است ناچه
کو میر کاروان که کشاند مهار آن

(۴، ص ۱۸۶)

((لا)) شعار بنده شیدای اوست
حسن این لایلا نهان در ((لا))ی اوست

(۴، ص ۶۸۹)

به یاد چشم لیلایی که دانی
ز مجنونم بلند افسانه تر کن

(۴، ص ۳۹۰)

تر به خون دل شده کالای عشق
سرخ گشته دامن لیلای عشق

(۴، ص ۶۴۳)

جذبه مجنون به هر دیوانه نیست
هر مگس را همت پروانه نیست

(۴، ص ۵۱۱)

از توبوی عشق می آید، مگر وقت رحیل
راه مجنونان سپردی، از بیابان آمدی

(۴، ص ۴۴۴)

به زندان دوش، لیلای وطن میگفت باحسرت
چه شد مجنون من تا گویدم راه بیابان کو؟

(۴، ص ۴۶۱)

یاد آن لاله که در سینه صحرای تابان
چون چراغی ست که درخیمه لایلا سوزد

(۴، ص ۱۲۰)



پایان قسمت چهارم

ادامه دارد

